

خنده تو



پابلو نرودا شاعر شیلی



پابلو نرودا شاعر شیلی در سال ۱۹۷۱ به خاطر اشعاری که رویاهای یک قاره را زنده کرد برنده جایزه نوبل شد. وی را یکی از برترین شعرا در قرن بیستم و بهترین شاعر اسپانیایی در دوره خود می دانند. اشعار او با موضوع های مختلف سروده شده اند؛ برخی اشعار عاشقانه و برخی حماسی ، تاریخی و سیاسی می باشند. نرودا در شعر **خنده تو** با نگاه و بینش هنری به زندگی می نگرد. نگرش او به زندگی شادمانه زیستن است.

خنده تو

نان را از من بگیر، اگر می خواهی
هوا را از من بگیر، اما
خندهات را نه

نان:مجازاز خوردنی هوا:مجازاز تنفس مجموعاً مجاز از نیازهای ضروری انسان
مفهوم:برای عاشق خنده های یار از نان و هوا مهم تر است.اغراق

گل سرخ را از من بگیر
سوسنی را که می کاری...

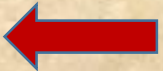
گل سرخ و سوسن نماد عشق و محبت و لبخند / گل سرخ و سوسن و کاشتن:تناسب

از پس نبردی سخت باز می گردم
با چشمانی خسته
که دنیا را دیده است

بعد از سختی ها باز می گردم
چشم:می تواند مجاز از وجود باشد.
دنیا را دیده : کنایه از سختی های دنیا را تجربه کرده است.

بی هیچ دگرگونی
اما خنده ات که رها می شود
وپرواز کنان در آسمان مرا می جوید
تمامی درهای زندگی را
به رویم می گشاید.

خنده مرا می جوید و در می گشاید:تشخیص(استعاره مکنیه)
در زندگی گشودن: کنایه از امید بخشیدن
مفهوم این چند مصراع:خنده معشوق سختی ها را از بین می برد.



عشق من، خنده تو
در تاریک ترین لحظه ها می شکفتد

و اگر دیدی به ناگاه خون من
بر سنگفرش خیابان جاری است

بخند زیرا خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته

خنده تو در پاییز
در کناره دریا
موج کف آلوده اش را باید بر فرازد

و در بهاران عشق من
خنده ات را می خواهم
چون گلی که در انتظارش بودم،
گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند.

عشق: مجاز از معشوق / خنده تو می شکفتد: استعاره مکنیه / لحظه های تاریک: نماد فضای ظلم و ناامیدی
تاریک ترین لحظه ها: حس آمیزی **مفهوم: جلوه معشوق در سخت ترین لحظات توان عاشق را بالا می برد.**

آخته: بیرون کشیده شده / خون بر سنگفرش جاری : کنایه از مجروح شدن

خنده تو شمشیر: تشبیه
مفهوم: خنده معشوق توان عاشق برای مبارزه را بالا می برد.

معنی: خنده تودر پاییز در کنار دریا باید امواج آن را پرخروش سازد.
مفهوم: تاثیر خنده معشوق
کناره، دریا، موج و کف: تناسب / خنده تو موج باید بر فرازد: تشخیص

بهار+ان (پسوند زمان) / خنده چون گل: تشبیه

گل مرا می خواند: تشخیص / گل آبی و گل سرخ: تناسب / پاییز و بهار: تضاد
مفهوم: درهمه زمان و مکان طالب خنده و جلوه یار بودن (دور از وطن بودن و زندگی بخش بودن خنده یار)

بخند برشب

بر روز، برماه،

بخند بر پیچاپیچ خیابان های جزیره،

اما آن گاه که چشم می گشایم و می بندم،

آن گاه که پاهایم راه می روند و باز می گردند،

شب و روز: تضاد، مجاز از همه زمان ها / ماه: مجاز از آسمان

پیچاپیچ خیابان های جزیره: مجاز از زمین / گشایم و بندم: تضاد

چشم می گشایم و می بندم: کنایه از دیدن و ندیدن / می روند و باز می گردند: تضاد

مفهوم: عاشق همه جا در پی خنده و جلوه معشوق است

نان را هوا را،

روشنی را، بهار را،

از من بگیر

اما خنده ات را هرگز

تا چشم از دنیا نبندم.

نان و هوا: مجاز از نیازهای ضروری انسان / روشنی و بهار: مجاز از زیبایی های طبیعت

چشم از دنیا بستن: کنایه از مردن

مفهوم: عاشق تا لحظه مردن طالب خنده معشوق

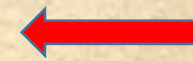
کارگاه متن پژوهی پاسخنامه

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معادل واژه آخته: بیرون کشیده، برکشیده

نکته: کاربرد پسوند «ان»



۱- جمع: مردان

۲- زمان: سحرگاهان

۳- مکان: دیلمان

۴- کوهان (کوهان شتر: مانند کوه)

۵- کاویان (منسوب به کاوه)

۶- خواهان (صفت فاعلی)

۲- مفهوم نشانه «ان» در واژه های: بهاران: زمان ، خاوران: مکان ، بابکان: منسوب به بابک ، خندان: صفت فاعلی

قلمرو ادبی:

۱- نان: نماد لوازم زندگی زندگی ، هوا: نماد زندگی ، گل سرخ: نماد خنده، عشق، محبت، زیبایی

۲- دو عبارت اول: تشخیص ، درهای زندگی: استعاره ، در گشودن: کنایه از امید بخشیدن

قلمرو فکری:

۱- خنده تو به من نیرو و توان می بخشد روحیه و امید به مبارزه را در من شکوفا می کند.

۲- خنده عصاره حیات و زندگی است به انسان امید می بخشد و جهان را از آن چه هست زیباتر ترسیم می کند .



نکته های گنج حکمت مسافر

بال های باد: استعارهٔ مکنیه ، تشخیص
زیر پا گذاشتن: عبور کردن ، طی طریق کردن
دریای بیکران: استعاره از خلقت
پایان دریای بیکران: تناقض
راه هزار ساله: کنایه از راه طولانی
رنج سفر بر خود هموار مکن: کنایه از تحمل کردن
فکر دور پرواز : کنایه از فکر عمیق و متعالی
ای فکر دور پرواز : استعارهٔ مکنیه ، تشخیص
بال های عقاب آسا: تشبیه
کشتی تندرو خیال: تشبیه
ای کشتی تندرو خیال: استعارهٔ مکنیه ، تشخیص
لنگر انداختن: کنایه از توقف کردن

پایان

م. سوزنچی

دلهم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که
پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به
پایان این دریای بی‌کران رسم و بدان سرزمین که خداوند
سرحد جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم.

از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه
هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا به سرمنزل غایی سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا
نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی
نیست. در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست!
با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم
بدانجا بروم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی نفس
نمی‌کشد.» می‌گوید: «اوه، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که
داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حد و کران قدم می‌گذاری؟»

ای فکر دور پرواز من، بال‌های
عقاب آسایت را از پرواز بازدار و
تو ای کشتی تندرو خیال من،
همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای
تو بیش از این اجازه سفر نیست.

یوهان کریستف فریدریش شیلر

